

بحث چهارم: اصالة الاشتغال

المقام الأول: في دوران الأمر بين المتباينين

درس سیصد و پنجاه و چهارم تا سیصد و شصت و

دوم

درس سیصد و پنجاه و چهارم: صوت ۳۷۵

بحث در دوران امر بین متباينين (۴)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمدهٔ مطلب قائلین به احتیاط در اطراف علم
اجمالی سه وجه بود که عرض شد. البته
همان طوری که عرض کردیم مطلب مرحوم آخوند را
پی می‌گیریم و در نهایت به تقریر مرحوم آقا
- رضوان الله تعالی علیه - می‌پردازیم و بعد به آنچه
که به نظر می‌رسد می‌پردازیم. البته بعید است که در
این سه چهار جلسه تمام شود ولی خب إن شاء الله
احتمالاً شاید در همان قسمت تحصیلی دوم - لولا
البداء اگر خدا بخواهد - به نتیجه برسد.

در خاتمهٔ این بحث مرحوم شیخ یک مطلبی را
فرموده‌اند که آن مطلب هم خالی از تذکر نیست و
آن این است که روایات و ادلهٔ برائت مختلف هستند،
همان طوری که مرحوم شیخ فرمودند بعضی از آنها به
ادلهٔ استصحاب و بعضی به حجب و بعضی هم به

ادله حلّ و طهارت برمی گردند.^۱ منتها مسئله‌ای که در اینجا هست این است که مرحوم شیخ در این موارد قائل به عدم دلالت و حجیت امارات بر براءت شریعه در اطراف علم اجمالی بودند، اما در یک مورد به اعتراف خود ایشان روایت می‌تواند در مورد براءت قائم باشد و آن روایات و ادله حلّ و طهارت است به اختلاف مضامینی که دارند؛ در یک جا روایت مسعدة بن صدقه است که می‌فرماید: «كُلُّ

شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» در

یک روایت دیگر، روایت عبدالله بن سنان است که

دارد: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ

لَكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»^۲

و همین‌طور روایات دیگر.

در این مورد، به خصوص مرحوم شیخ اعتراف

می‌کند بر اینکه تمسک به این روایت از موارد شبهه

مصدّاقیه نیست.^۳ ما در وجه سوم گفتیم و ادله

وجوب احتیاط در دلیل ثالث این بود که تمسک به

۱. جهت اطلاع رجوع شود به فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۱ - ۵۰.

۲. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

۳. همان، ح ۳۹.

ادله براءت در اطراف علم اجمالی تمسک به عام در شبهات مصداقيه است؛ يعنى از يك طرف ادله در موضوع شک وارد شده است و از طرف ديگر خود موضوع برای ما مشکوک است که آیا مورد شک است يا نه؛ با وجود علم اجمالی به اطراف علم اجمالی در حوزه تکلیف الآن برای ما اطراف مشکوک است که آیا داخل در شک است يا نه؟ و همان شکی که برای اجرای ادله براءت مورد نظر شارع است همان شک در اطراف هست يا آن شک مربوط به شک بدوی است و دخلی به ادله براءت و به اطراف علم اجمالی ندارد؟ بناءً على هذا تمسک به آن ادله در اینجا نمی توانست خالی از اشکال باشد. البته جوابش هم داده شد.

اما در مورد روایات حلّ، ديگر بحثی نیست که لسان روایات لسانی است که آبی از تمسک به شبهه مصداقيه است، تخلّل شبهه در شبهه مصداقيه است، يعنى وقتی که حضرت می فرمایند: **«كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَّكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»** خب ديگر مشخص است که حضرت ولو با وجود صورت حرمت در

بین موارد اطراف در اینجا حکم به معلومیت مورد
مشخص می‌کند و اگر آن شیء معلوم نبود، این
داخل در تحت طهارت و حلّ است. این مسئله‌ای
است که در اینجا هست.

الّا اینکه مرحوم شیخ در اینجا شبهه‌ای دارند و
آن شبهه این است که می‌فرمایند: گرچه این روایت
ظاهر در موارد شک مقرون به علم اجمالی است
ولکن لفظ «بعینه» در اینجا می‌تواند به دو قسم
مستعمل باشد؛ یک استعمال این است که «بعینه» به
معلوم بخورد یعنی معلوم ما متعیّن باشد؛ **«كُلُّ شَيْءٍ
هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»** یعنی
معلوم ما بعینه، حرام باشد. پس روایت در مقام بیان
علم تفصیلی است چون معلوم بعینه علم تفصیلی
است، علم اجمالی که معلوم بعینه نیست. پس
روایت دالّ بر جواز اتیان است **إِلَّا فِي مَوَارِدِ
الْمَعْلُومَةِ بِالتَّفْصِيلِ**. این ظهور این روایت در اینجا
است.

اما ممکن است شکی در اینجا پیدا بشود و آن این
است که «بعینه» در اینجا به شیء برگردد یعنی تأکید

ضمیری را بکند که به شیء برمی گردد نه به معلوم.

به علم برنگردد یعنی علم، علمِ عینی نباشد، و به

شیء برمی گردد. مانند اینکه می‌گوییم: **جاءَ زیدٌ**

نَفْسُهُ. این «**نَفْسُهُ**» که در اینجا می‌آوریم تأکید مجیی

را می‌کند یا تأکید زید را می‌کند؟ تأکید خود زید را

می‌کند یعنی مخاطب می‌داند که شخصی آمد به منزل

و در زده است، منتها خیلی برای او عجیب است که

زید بیاید، فرض کنید که زید با صاحب البیت

خصومتی دارد و در مقام عناد و انکار است.

می‌گویند که زید خودش آمد و این حرف را زد،

تعجب می‌کنیم، زید؟! نمی‌شود زید بیاید!

می‌گوییم: **جاءَ زیدٌ نَفْسُهُ**، کسی دیگر را نفرستاد که

این بلاغ و این پیغام را بدهد خودش آمد. خب در

اینجا «نَفْسُهُ» برای آن حکم نیست بلکه برای آن

متعلق حکم است که همان زید می‌باشد. تأکید حکم

را نمی‌کند، تأکید زید را می‌کند.

ما در عبارات زیاد داریم؛ برای دفع توهّمِ خلل و

اشتباه در اینجا موارد تأکید آورده می‌شود؛ در «**كُلُّ**

شیءٍ لکِ حلالٌ»... مطلب همین است که «**بِعینِه**»

در اینجا به شیء برمی گردد نه به علم، یعنی هر شیئی

خودش «**لک حلال**» تا اینکه علم به او تعلق بگیرد.

نه اینکه غیر از او، می‌گوییم که این شیء تا وقتی که

علم به او تعلق بگیرد حلال است. یعنی تصور نشود

که شارع در اینجا دست افراد را در اتیان و عدم اتیان

به اشیاء بسته است، نه! و تصور نشود به موجب

فی الجمله شبهه‌ای احتراز از اشیاء لازم است، **كُلُّ**

شیء بِعینه؛ یعنی خود همین شیء را می‌توانید اتیان

کنید، همین را می‌توانید اَکَل یا لُبَس یا شُرَب کنید

ولی تا چه زمانی؟! تا وقتی که علم به او تعلق بگیرد.

پس علم در اینجا اعم می‌شود؛ هم علم اجمالی و هم

علم تفصیلی را شامل می‌شود. این «**بِعینه**» به آن

شیء برمی‌گردد تا شبهات بدویه در اینجا تخلّل پیدا

نکند، نه اینکه این «**بِعینه**» به معلوم برگردد و

این‌طوری بشود: «**كُلُّ شیءٍ لک حلالٌ حتّٰی**

تعرف»، که او معلوم است «**بِعینه**»، معلوم «**بِعینه**»

مورد نظر نیست، «**حتّٰی تعرف أنّه الحرام**»،

تا اینکه بدانی حرام است. پس «**بِعینه**» به شیء

برمی‌گردد و به معلوم بر نمی‌گردد. این شبهه‌ای بود

که مرحوم شیخ بیان کردند.^۱

با توجه به این شبهه باز ایشان نسبت به جری ادله حِلّ در موارد اطراف علم اجمالی تشکیک می کنند. نتیجه شبهه، تشکیک جری ادله حِلّ در موارد اطراف علم اجمالی است و همان اشکالی که در مورد سایر ادله کردند در مورد ادله حِلّ به حال خودش باقی می ماند.

جوابی که نسبت به این مطلب می شود داد این است که «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالِلٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» اولاً ظهور این عبارت «بِعَيْنِهِ» به معلوم است؛ ظهور به معلوم است حتی از ظهور هم بالاتر بلکه می توانیم بگوییم در اینجا مسئله، مسئله تصریح است؛ اگر قرار باشد یک قید یا وصفی و یا یک لفظ زائدی برای دفع شبهه‌ای یا برای ایجاد یک امر اضافی بر حکم یا موضوعی، متکلم به کار ببرد، قطعاً باید در مقام مخاطب آن لفظ را در موقعیتی استعمال کند که مقصود و منظور متکلم از این قید حاصل بشود و شکی نیست که اگر منظور امام علیه السلام

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۰۱.

در «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ

بِعَيْنِهِ» همان تأکید بر شیء است نه تأکید بر معلوم
بالتفصیل در اینجا امام علیه السّلام می بایست در **كُلُّ**
شَيْءٍ بِعَيْنِهِ، «بِعَيْنِهِ» را بعد از شیء بیاورد تا اینکه آن
شبهه خلط بین علم اجمالی و علم تفصیلی در اینجا
حاصل نشود و چون در اینجا امام **«بِعَيْنِهِ»** را در آخر
جمله آورده است پس مطابق با قوانین و جری ظهور
این **«بِعَيْنِهِ»** به معلوم برمی گردد و معلوم بالتفصیل
را از دائرة تناول و جواز خارج می کند و معلوم
بالإجمال در دایره جواز باقی می ماند. این یک اشکال
است.

اشکال دیگر این است و خود شیخ اعتراف کرده
است که در روایت عبدالله بن سنان که می فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ

أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَّعَهُ» خود

شیخ تصریح دارد که **«بِعَيْنِهِ»** در اینجا به علم

برمی گردد نه به شیء! آن وقت چطور ممکن است

که در یک روایتی مقصود از آن روایت، دخول در

علم اجمالی، دخول در حکم باشد و در روایت دیگر

از امام علیه‌السلام علم اجمالی خارج باشد، اصلاً
تصورش را هم نمی‌شود کرد چه برسد به اینکه
انسان [قائل به این باشد].

بنابراین به قرینه روایت عبدالله بن سنان قطعاً ما
باید بگوییم که اگر حتی روایت عبدالله بن سنان را
هم نداشتیم، ظهور «بِعینه» در این روایت چون در
آخر کلمه آمده است به معلوم بالتفصیل برمی‌گردد نه
به آن شیء! و چه برسد به اینکه روایت عبدالله بن
سنان به اعتراف خود شیخ در اینجا ظهور به عنوان
ظهور اتمّ بلکه نصّ در «بِعینه» در معلوم دارد.

روی این جهت این روایات، روایاتی است که
دلالت بر جواز اتیان در موارد و در اطراف علم
اجمالی دارد. الاّ اینکه مطلبی که مقررین و محشّین
در اینجا ذکر کرده‌اند این است که حتی با وجود این
ظهور تام در روایت عبدالله بن سنان و در روایت
مسعدة و امثال ذلک، اجماع اصحاب بر اعراض از
این روایت تعلق گرفته است و ظاهراً غیر از مرحوم
فیض و فاضل خراسانی و صاحب حدائق که اینها

قائل به جواز اتیان به اطراف علم اجمالی هستند^۱ فرد دیگری قائل به عدم وجوب احتیاط در اینجا نیست و این اعراض و اجماع اصحاب بر عدم جواز اتیان اطراف علم اجمالی، موجب انصراف از دلالت این دلیل خواهد بود. خب این را ما فعلاً تا اینجا نگه می‌داریم تا اینکه بعداً راجع به این قضیه صحبت کنیم و به نحوی ببینیم که این مسئله به چه صورت درمی‌آید.

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد و این را هم ذکر کرده‌اند - إن شاء الله جلسه بعد سر مطلب مرحوم آخوند می‌رویم - عبارت از کیفیت اطراف علم اجمالی با وجود قیام امارات است

ماحصل مطلب قوم در اطراف علم

اجمالی

ماحصل مطلب قوم و اجماعی که قوم در اینجا دارند، عدم جواز براءت در اطراف علم اجمالی شد و همان‌طوری که علم تفصیلی منجز تکلیف است،

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایة الأصول، ص ۳۴۵ - ۳۴۶ و نقد الأصول الفقهية، فیض کاشانی، ص ۴۸ - ۵۰ و الحقائق الناضرة، ج ۵، ص ۲۸۰.

علم اجمالی هم در شبهات محصوره منجّز تکلیف خواهد بود. اما اگر فرض کنید که در موارد علم اجمالی بر احد اطراف یا بر همه اطراف اماره‌ای قائم بشود، خب اگر این اماره با نفس علم اجمالی موافق باشد عمل **على وفق الأماره** واجب است. فرض کنید إنائین مشتهین هست که یک اماره بر نجاست این إناء و یک اماره بر نجاست آن إناء قائم می‌شود. خب این اماره بر وفق علم اجمالی است و در اینجا عمل به امارتین واجب است.

ترجیح بلا مرجح بودن اخذ به أحد الأماره دون دیگر

اما اگر اماره بر خلاف جری علم اجمالی و مدلول علم اجمالی قائم بشود، مثل اینکه دو اماره قائم بشود، یکی بر طهارت این إناء و دیگری بر طهارت آن إناء، خب در صورت تعارض بین اماره و خود علم اجمالی در اینجا چه باید کرد؟ بحث تعارض امارتین پیش می‌آید. چون قطعاً خود نفس آن امارات نمی‌توانند با علم مخالفت کنند، فرض کنید یک اماره آمده بر اینکه این طاهر است و یک اماره هم آمده بر اینکه این طاهر است درحالی که قطعاً

می‌دانم اُحدهما نجس است حالا آنها اطلاع ندارند ولی یکی از آنها بالأخره اشتباه می‌کند. چون علم مقدم بر اماره است، در اینجا به واسطهٔ عدم مقاومت امارات در قبال علم اجمالی، خود آن امارات با همدیگر تساقط می‌کنند. چون اخذ به أحد الأماره دون دیگری ترجیح بلا مرجح است، پس با هم تساقط می‌کنند و تساقط آنها باید بر باب ترجیح برود و یا رجوع به اصل است که در اینجا خود معلوم بالاجمال و حجیت او وجود دارد، یا اینکه نه، از باب ترجیح است که در تخییر عمل باُحدهما است که در عمل باُحدهما در آنجا احد الأمارتین معمولٌ به واقع می‌شود. پس از یک إناء اجتناب می‌شود و از إناء دیگر اجتناب نمی‌شود که مخالفت با آن علم اجمالی هم نشده باشد.

و اگر آن امارات بیایند و با آن مقدار معلوم بالاجمال ارتباط داشته باشند در آنجا علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند. فرض کنید یک شبهه، شبههٔ محصوره است بین خمسة آناء، اماره می‌آید می‌گوید که به خصوص این نجس است و وقتی که این از

تحت علم اجمالی خارج شد پس علم اجمالی منحل می‌شود، چون این به واسطه حجیت امارات از آن شبهه بیرون می‌رود. و همین‌طور اگر اماره به مقدار خودش، نه به آن اندازه کافی برای علم اجمالی باشد مثلاً علم اجمالی بر اینان از مجموع خمسة اناء قائم شده است، اماره می‌آید بر یک اناء قائم می‌شود، خب یک اناء بیرون می‌رود ولی درعین حال آن علم اجمالی نسبت به چهار اناء دیگر به حال خودش باقی می‌ماند. این ماحصل مطالبی بود که راجع به علم اجمالی و وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی صحبت شد.

تتمه‌ای دارد که إن شاء الله این تتمه را هم می‌خوانیم تا بعد وارد بحث نظر دیگران بشویم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد